

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی

فوریه ۲۰۰۸ - فریمانت کالیفرنیا

زبان دوم را هم درست و حسابی یاد نگر فیتیم قبول دارید؟

بذارید اول این قضیه را روشن تر کنیم. وقتی می گویند زبان کهن فارسی را عمداً (نه از سر عدم تسلط کافی) بشکل مخلوط بی مزه، بی سر و ته، بلا تکلیف و مضحک یا بقول عوام هشلهف کسی صحبت نفرماید این حرف از سر دلسوزی، آینده نگری و حرمت نهادن به زبان شیرین، فاخر و خوش لحن و جواهر گونه ماست. تا کید روی این مساله هم به معنای آن نیست که به زبان محل مهاجرت خود اندک توجهی نکنید و یا لازم هم نیست آنرا یاد بگیرید چنین درک و برداشتی ناصواب و سراسر غلط است همین هفته ای که نمائند مردم محترم فرهیخته ای از مردان سرشناس افغان بمن فرمود. وقتی به آمریکا آمدم زبان پشتو، فارسی دری، فرانسه و انگلیسی میدانستم اما از میان این زبانها در این قلمرو زبان انگلیسی بمن خیلی کمک کرد تا راحت تر به همه کارهایم برسم و به کسی هم از این لحاظ نیاز چندانی نداشته باشم بهر حال بنظر من وقتی می گویند فلانی زبان میدانم معنی و مفهوم این حرف اینست که میتوانم با تسلطی که به این زبان دارد هر نوشته یا کتابی را به این زبان راحت بخواند و بفهمد و نیز می تواند در حد نیاز و توان به این زبان هر چه خواست بی هیچ اشکال بنویسد درحالیکه تجربه اقامت چند ساله در اینجا بمن ثابت کرد عزیزان ایرانی ما غالباً فقط مقداری مکالمه به زبان انگلیسی میدانند نه راحت میتوانند هر نوشته یا کتابی را به این زبان بخوانند نه میتوانند یک متنی را درست بنویسند و این واقعیت قابل اثبات بوده و تأسف بار است.

باید انگلیسی را با پشتکار، مطالعه مرتب، دقت فراوان و پیگیری همه روزه، همه ماهه و همه ساله آموخت آیا تأسف بار نیست این همه آثار قلمی و فکری و ذوقی هر روز در کتابخانه ها، کتابفروشی ها یا نشریات را می بینیم نتوانیم بخوانیم و مشکل ما هم این باشد که واقعاً زبان نمیدانیم بهرحال تا جوانید تا میان سالیله تا توانی و تکاپویی هست باید زبان دوم را درست آموخت و از آن بهره ها گرفت و از زبان مادری هم غافل نباشیم درست مثل هوا در نفس هایمان آنرا هر روز حس کنیم.

شب آنا آخمتووا در تهران

مجله وزین بخارا در شماره ۸۶ خود ویژه نامه ای دارد درباره آنا آخمتووا شاعر زن سرشناس روس و در این ویژه نامه گزارشی نیز از مراسم شب آنا شاعر را در تهران منعکس کرده است بهرحال نخستین مجموعه شعر آنا بنام: شب هنگام، در مارس ۱۹۱۲ منتشر شد. این مجموعه شامل حدود ۵۰ اثر کوتاه و بلند بود. تیراژ یا شمارگان این اثر محدود بود و خیلی زود فروش رسید. آنا بنابه گفته های خودش در یازده سالگی به دبیرستان رفت و در آنجا شروع به نوشتن کرد و سالیها پس از آن که بعنوان دانشجو در مقاطع عالی مشغول تحصیل بود اشعار سروده که ظاهراً بی محتوا بود. که حتی گو. میلیوف معشوق او هم تاب و توان گوش دادن و تحسین کردن آنها را نداشت آنا می نویسد او به اشعار من گوش میداد تنها به این خاطر که اشعار من است ولی از آنها به بدی



یاد میکرد و به من پیشنهاد کرد تا بدنبال سرگرمی دیگری برای خود باشم حق با او بود آن دوران اشعار وحشتناکی می نوشتم... بهرحال کمی پیش از آغاز جنگ جهانی اول دومین



پگاه احمدی منتخبی از سروده های آخمتووا را در بخشی از شب آخمتووا خواند

مجموعه شعرا و بعنوان: تاج گل سرخ یا تیراژ ۱۱۰۰ نسخه انتشار یافت... مجموعه تاج گل سرخ آخمتووا را در روسیه برای همیشه به شهرت رساند امروزه اشعار او جزئی از گنجینه ماندگار شعر روس و ادبیات جهان است ...

یادی از استاد نظم ما دکتر حمیدی شیرازی

یک ایراد اساسی ما به بعضی استادان دانشگاه تهران که روزی در اتاق رئیس دانشگاه تهران هم مطرح کردیم این بود که چرا وقتی از استادی سوالی می کنیم و پاسخش را نمیدانند راحت و با صراحت نمی گویند نمیدانم البته رئیس دانشگاه در آن روزها حق را بما داد گمان نکنم در اینجا چنین ایرادی به معلمی یا استادی وارد باشد بهرحال دکتر حمیدی از این نظر مثل همه نبود بیاد دارم روزی در کلاس درس از وی پرسیدم جناب استاد شما چرا جلو بعضی ابیات در کتاب درسیتان علامت تعجب یا تأسف گذاشته اید فرمود بدلیل اینکه من هم معنی آن بیت را نمیدانم بهرحال دکتر حمیدی به عطار هم ایراداتی داشت. با صراحت هم حرفش را میزد تحت تأثیر ستایش های فراوان محققان مجرب هم درباره عطار قرار نمی گرفت دکتر حمیدی به اوزان شعر کلاسیک ما بسیار وارد بود و آنرا دقیق می فهمید و از شعر نو هم بشدت بدش می آمد. یادش بخیر در حوزه درسش بسیار آگاه بود و نظم و ترتیب در کلاس را جدی می گرفت و به حضور و غیاب اهمیت فراوان میداد و از این نظر بچه ها برایش داستان درست کرده بودند می گفتند استاد روزی به شمال رفته بود وقتی برگشت در کرج متوجه شد دفتر حضور و غیابش را جا گذاشته و معطل نکرد فوراً بشمال برگشت تا روز شنبه بقیه ما را بگیرد و می گرفت خلاصه کنم مزار استاد ما در حافظیه شیراز است. هر کدامتان به حافظیه رفتید سلام ما را هم به استاد برسانید. بفرمائید یادت در یاد ما می ماند و مانده است. من با او عکسی هم در جوانی دارم حیف که آلبوم

عکس های من هنوز در وطن است والا کنار این مطلب بیاد او آنرا می آوردم. دیگر از او چه بگویم بازهم یادش بخیر.

مگر چنین قانونی هست که

یتیمها نباید درس بخوانند

جنگیز آیتماثف، نویسنده خوش قریحه و توانای قریزستان که سالی بدعوت دکتر نائل خانلری به ایران ما هم آمده بود آثاری با این نام ها داد:

جمیله، سرگذشت مادر، نخستین آموزگار، الوداع گل ساری... در کتاب الوداع گل ساری او که در سال ۱۳۶۱ در ایران ترجمه و انتشار یافته است داستان نخستین آموزگار او بسیار قوی و هنرمندانه تأثیر گذار نوشته شده و بنظر من یک نمونه درخشان از هنر نویسندگست. به بخشی از این داستان نگاه کنید «دوی شن» معلم فداکار وقتی با چنگ و دندان انبار مترو که ای را در میان عدم همکاری و مخالفت مردم روستا آماده می کند برای جلب بچه ها به خانه ها می آید «دوی شن» در یک خانه ای بزنی می گوید: امروز در مدرسه درس را شروع می کنیم دختر شما چند سال دارد؟ خاله «یعنی همان زن» بدون آنکه جوابی بدهد دسته هاون را با غضب به هاون فرود می آورد. او بطور آشکار خیال ندارد صحبت را ادامه دهد. «دوی شن» بعد از همان دختر میبوسد آلتینا، چند سال داری؟ دختر جواب نمیدهد. بالاخره همان خاله می گوید میخوای چه بکنی؟ تو بازرگ کجا هستی؟ او وقت و حال



الوداع گل ساری

درس خواندن ندارد. نه اینکه چون آدم بیکی هست. آنهاهی که پدر و مادر هم دارند، درس نمی خوانند. دوی شن از جا پرید و گفت: فکر می کنید چه میگویند مگر تقصیر اوست که یتیم است یا مگر چنین قانونی هست که یتیمها نباید درس بخوانند... بهر حال آیتماثف بخاطر هنر والای نویسنده گیش موفق به دریافت جایزه ادبی مهمی هم شده بود. گل ساری در قریزستان معنی اسب زرد یا اسب کهر میدهد.

واقعاً شاعر مردم بود

سید اشرف الدین حسینی قزوینی مدیر روزنامه فکاهی و منظوم «نسیم شمال» را شاعر مردم می گفتند دلایلش معلوم است وی از میان مردم بیرون آمد، با مردم زیست و این مرد هنرمند نه وزیر شد، نه وکیل شد نه رئیس اداره ای شد نه پولی بقولی بهم زد نه خانه ای ساخت، نه ملکی خرید... شاید روز ولادت او را هم کسی یاد نگرفت و نمیدانیم. مردی بود به تمام معنا مرد، بی اعتنا به مال دنیا کارش پیدا کردن سوژه و نوشتن اشعار و چاپ هر هفته آنها بود. نشریه اش بدست مردم که می رسید در تهران ولوله ای برپا میکرد و شاید هرجا و همه جا دولت ها مکرر از دست او بستوه آمده بودند بهرحال مجموعه شعر او در ایران و هندوستان بارها چاپ و منتشر شده است. موضوع اشعار او شرح احوال مردم و طبقات فقیر و فرودست است از زارع، فعله، کاسب و از توده های جاهل و گمراه گرفته تا زن مظلوم و دختران بی نصیب از تعلیم و تربیت و هر چه در ایران آن روزها می گذشت مانند: بی پارانی، قحطی و گرانی کمیابی نان و ارزاق مردم و لوازم زندگی و وضع مردم بینوا در سرما و یخبندان و تجاوز بیگانگان، ضعف یا بی اعتنائی دولتها و بی خبری و غفلت مردم و خرافات عوام تا انواع زد و بندها و الی آخر. او همه مطالب روزنامه اش را که نسیم شمال نامیده میشد خودش می نوشت به اصطلاح امروز هیات تحریریه نداشت بهرحال یادش یاد همه خادمان به مردم باد.

کسری انوشیروان در یک نگاه

فردوسی میفرماید: انوشیروان شش پسر داشت همه هوشمند، دلیر و بینادل اما هر مز که بسال مهتر برادرانش بود به فرهنگ و پر هنر و رای و آخر اندیشی برتر منش تر از همه آنان بود. چون عمر شهریار ایران به هفتاد و چهار رسید پس از ریزدن با موبدان و بزرگان و سران سپاه وی را به جانشینی خود برگزید و باو چنین اندرز داد:

بدان ای پسر کاین جهان بیوفاست،

پر از رنج و تیمار و درد و بلاست،

گر ایمن کنی مردمان را به داد،

خود ایمن بختی و از داد شاد،

به پادشای نیکی بیایی بهشت،

بزرگ آنک او تخم نیکی بکشت،

به نیکی گرای و به نیکی بکوش،

بهر نیک و بد پند دانا نبوش،

نیاید که گردد به گرد تو بد،

که زان بد ترا بی گمان بد رسد،

خردمند را شاد و نزدیک دار،

جهان بر بداندیش تاریخ دار،

ز نیکی فرومایه را دور دار،

به بیداد گر مرد مگذار کار،

مبادت فراموش گفتار من

اگر دورمانی ز دیدار من،

انوشیروان یک سال پس از آنکه پادشاهی را به هر مز سپرد در گذشت.

منطقه فضول آباد:

حسینعلی مکوندی - کالیفرنیا - فریمانت
فوریه ۲۰۰۸ میلادی

گپ های تازه ی آقا مرتضی

حالا که سال هم نوشته می خواهم اجازه بگیریم. هر جا حرف خوب گفتن و شنیدیم بیام براتون تعریف کنیم مث این گپ تازه آقا مرتضی. گوش کنین چی گفته: هیشکی کار نداره شما یا شماها کمبست چیکاره این یا چیکاره بودین یا حالا می خوانین چیکار کنین، گرچه ببخشینا فضول هم گیر میاد. بهر صورت و قیافه آگه می خوانین تو دل مردم دانا جا باز کنین احتراماتی داشته باشین. تحویلتون بگیرن، راحت و آسوده باشین، نیش و زهری نباشه و اسباب دلخوری و خلاصه آگه می خوانین در حد خودتون کسی باشین، نباید اهلی افاده باشین هی بگین من کیم یا کیا بودم این اولندش و ثانیاً اخلاق خوش داشته باشین نه با یکی نه با دو تا با همه و اینو بگم ادب مادری نکنه یادتون بره. توی فرهنگ خوش عطر ما ادب جاش بالاس مردم، همه فرق نمی کنه عزت و احترام داشتن رو دوست دارن این خیلی هم خوبه تازه اینو بگم خیلی دعواها و دلخوری ها سر همین قضیه س مخصوصاً احترام بزرگترها حرف اولو میزنه. حششون هم هس. اما بعضیا معلوم نیس کین، چه جور ی بار اومدن گاهی میون تعجب ما در میان به یکی از همین بزرگترهای ما میگن اون پیرو میگی که راه میره لقی می خوره یا این جور یا حرف میزنه یا غذا که می خوره دهنش اینجوری صدا میده. بینم مکه پیروی، عیبه، علت، جرمه، کارناشایسته یا شما به این سن و سالای رسین ما هرچی داریم یا هر چی یاد گرفتیم از همین بزرگتراس خلاصه آخرین حرفای آن روز آقا مرتضی این بود: اخلاق داشته باشیم و ادب مادری، این دوتا، دوتا جواهرن. ریشه هامونو هم نباید فراموش کنیم. درخت بی ریشه می افته. باید هم بیفته هرجا هم هستیم، دستارو بهم بدیم هر کی به طرف نره، سی خودش. گپ زدن: یعنی حرف زدن، در گوش بختیاری گپ بمعنای بزرگ هم هست مثلاً سنگ گپ یعنی سنگ بزرگ، ضمناً گپو هم بمعنی بزرگه است در همان گویش.

مصیبت اول و مصیبت دوم

حکایت: بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد، پسر را گفت نباید این سخن را با کسی در میان آری، گفت: ای پدر فرمان تو راست لیکن خواهم که بر فایده آن مرا مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن آن چیست؟ گفت: تا مصیبت دو نشود، یکی نقصان ماه، دیگر شماتت همسایه.

(شماتت هم یعنی سرزنش)

همیشه قد و بالا و زلف و جوانی حرف اول را نمی زند
دوست فرهیخته ای داشتم از کارشناسان وزارت کشاورزی روزی بمن گفت: برای شرکت در کفرانسی در قالب هیاتی سالی به مسکو رفتیم در هوایما مرد محترم سالمندی کنار من نشسته بود گاهی هم با هم حرف میزدیم. بر فراز مسکو ناگهان دیدم بلندگوی هوایما نامی را صدا کرد و او بلند شد. به کابین خلبان رفت و من سخت نگران که قضیه چیست. پیاده که شدم کناری ایستادم تا او هم پیاده شود و علت را از او پرسیم. بالاخره آمد با نگرانی از او پرسیدم: چرا ترا احضار کردند با فروتنی گفت خلبان جوان بود در فرودنشاندن هوایما مختصر اشکالی پیدا کرده بود مرا میشناختند من خلبان بازنشسته ام بمن گفتند تو بیا هوایما را نشان من هم همین کار را کردم بهرحال بی جهت نیست که می گویند: به کارهای گران مرد کار دیده فرست....

دختر وحشی همسایه

در خانه همسایه ما شاخ گلی هست،

تا غنچه نازش به نیاز که بخندد،

وحشتی است بدانگونه که چون بنگری از دور،

در خانه خرد زود در خانه به بندد

(محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار)

طلب عشق زهر بی سر و پای نکنیم

کی پسندد عدل و لطف کردگار

که گلی سجده کند در پیش خار

«مولوی»

یادمان باشد اگر خاطرمان تنها شد

طلب عشق ز هر بی سر و پای نکنیم

مگو انده خویش با دشمنان

که لاحول گویند شادی کنان

«گلستان سعدی»

غم مخور ای دوست کاین جهان بنماند

آنچه تو می بینی آنچه بنماند

«سعید طایی»

اگر دردم یکی بودی چه بودی

اگر غم اندکی بودی چه بودی

«بابا طاهر»

عابدی را گویند که شبی ده من طعام بخوردی

و تا صبح نخفتی و ختم قرآن کردی، صاحبدلی

باشنید و گفت: اگر نیم نان بخوردی و بختی

فاضلتر از این بودی

«گلستان»

کم مباش از درخت سایه فکن

هرکه سنگت زند ثمر بخشش

«حافظ»

مرغ بریان به چشم مردم سیر

کمتر از برگ تزه بر خوان است

وانکه را دستگاه و قدرت نیست

شلغم پخته مرغ بریان است

«خالق بوستان و گلستان...»

بهر روز حقیقی

مشاور فعال، آگاه و صادق
متخصص در امور وام و خرید و فروش املاک

Real Estate, Loan, Home Improvement

Quality Residential & Commercial
Loans with the Lowest Rates.

Sell your home quick by advertising it to thousands of websites
with professionally taken pictures and free Virtual Tour.



Direct (408) 202-0357

bhaghighi@eliterm.com
www.GetTopDeals.com



Behrouz (Bob) Haghighi
Realtor/Loan Officer